

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند
بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند

اگر باد زمستانی کنده باغ مرا ویران
بهار سپیدار من ز دی انصاف بسازد

مترسان دل مترسان دل ز سختیهای این منزل
که آب چشمه حیوان تا هرگز نمیراند

چو من خود را نمی یابم سخن را از کجا یابم
همان شمععی که داد این راهم و شمعم بگیراند